

میخائیل آفاناسویچ بولگاکف

الکساندر پوشکین

نمایش نامه در چهار پرده

برگردان:

دکتر سعیده دست‌آموز (عضو هیئت‌علمی دانشگاه الزهراء)

و

زهرا نوجوان



تهران، ۱۴۰۰

سرشناسه	: بولگاکوف، میخائیل آفاناسیویچ، ۱۸۹۱ - ۱۹۴۰ م.
عنوان و نام پدیدآور	: الکساندر پوشکین: نمایشنامه در چهار پرده / میخائیل آفاناسیویچ بولگاکف؛ برگردان سعیده دست‌آموز، زهرا نوجوان.
مشخصات نشر	: تهران: بوی کاغذ، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۹۸ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-622-6070-36-2
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Александр Пушкин
موضوع	: نمایشنامه روسی - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	: دست‌آموز، سعیده، ۱۳۵۹ - مترجم
شناسه افزوده	: نوجوان، زهرا، ۱۳۷۴ - مترجم
رده بندی کنگره	: PG۳۴۵۲
رده بندی دیویی	: ۸۹۱/۷۳۴۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۶۶۸۰۶۷

تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر شمالی، کوچه مجد، شماره ۵.
واحد یک غربی، کدپستی: ۱۴۱۸۹۴۵۸۵۳
تلفن: ۰۲۱-۶۶۱۲۸۴۹۱ تلفن همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳
رایانامه: info@booka.ir تارنما: www.booka.ir



الکساندر پوشکین

(نمایش‌نامه در چهار پرده)

نویسنده: میخائیل آفاناسیویچ بولگاکف

برگردان: دکتر سعیده دست‌آموز و زهرا نوجوان

چاپ: اول، ۱۴۰۰ مدیر تولید: احمد رضائی چاپ و صحافی: هنگام

تیراژ: ۵۰۰ نسخه شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۳۶-۲

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۵	یادداشت مترجمان.....
۷	پرده اول.....
۳۳	پرده دوم.....
۵۹	پرده سوم.....
۷۹	پرده چهارم.....

www.bookair.ir

یادداشت مترجمان

بسیاری از علاقه‌مندان به ادبیات و منتقدان ادبی از الکساندر سرگیویچ پوشکین به عنوان خورشید ادبیات روسیه نام می‌برند. بدون شک مرگ پوشکین که نقطه عطفی در تاریخ ادبیات روسیه بود، بسیار دلخراش و همواره مایه حسرت همه دوستداران ادبیات بوده است.

در ماه آگوست سال ۱۹۳۴ استانسلاوسکی از خارج کشور به روسیه بازمی‌گردد و در ۲۵ آگوست ۱۹۳۴ با میخائیل بولگاکف در تئاتر هنری مسکو ملاقات می‌کند. استانسلاوسکی از بولگاکف انتقاد می‌کند که چرا دیگر نمی‌نویسد و از او می‌خواهد که نوشتن را شروع کند. نخستین یادداشت‌های مربوط به تاریخ نگارش نمایشنامه «الکساندر پوشکین» مربوط به ۲۵ آگوست ۱۹۳۴، یعنی نود و هفت سال پس از مرگ پوشکین است. این یادداشت‌ها در دفتر خاطرات یلنا سرگیوونا بولگاف، همسر میخائیل بولگاکف و حافظ میراث ادبی او، مشاهده شده است.

در این نمایش‌نامه میخائیل بولگاکف با پژوهش‌های دقیقی که در خصوص وقایع مرتبط با مرگ الکساندر سرگیویچ پوشکین انجام داده، یکی از دردناک‌ترین حوادث در تاریخ ادبیات روسیه را به تصویر می‌کشد. میخائیل بولگاکف در نمایش‌نامه‌ای که به نام الکساندر پوشکین نوشته شده، هیچ نقشی برای او تعریف نمی‌کند و پوشکین در سایه و بدون کلام ظاهر می‌شود. گویی دست تقدیر و بدخواهی اطرافیان و حاکمان زمان، شاعر ملی روسیه را به کام مرگ کشانده است. منتقد ادبی، لوسی‌یف، معتقد است در این نمایش‌نامه میخائیل بولگاکف از زاویه‌ای خاص افرادی را که در مرگ پوشکین نقش داشتند به تصویر می‌کشد و

❖ ۶ الکساندر پوشکین (نمایشنامه در چهار پرده)

چهره واقعی آنها را نشان می‌دهد: نیکولای اول که گویی پادشاهی خیرخواه و غمخوار است؛ دوبلت که علاقه بسیاری به تئاتر دارد و ژنرالی حيله‌گر است؛ و دولگاروکف که او را رذل و فرومایه می‌نامد. در واقع میخائیل بولگاکف در این نمایش‌نامه نیز موضوع هنرمند و حکومت را دنبال می‌کند که در آثار او نقش کلیدی دارند.

بولگاکف در تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۴۰ قرارداد اجرای نمایش‌نامه «الکساندر پوشکین» در تئاتر هنری مسکو را امضا می‌کند، ولی متأسفانه نمایش‌نامه پس از مرگ او در سال ۱۹۴۳ اجرا می‌شود.

خواندن این نمایش‌نامه تاریخی که روایت‌گر بخش پایانی زندگی شاعر پرآوازه روسی الکساندر پوشکین است و به قلم یکی دیگر از ستاره‌های درخشان آسمان ادبیات روسیه میخائیل بولگاکف نوشته شده است، به همه علاقه‌مندان به ادبیات روسیه توصیه می‌شود. ترجمه این نمایش‌نامه از نسخه روسی آن انجام شده که در سال ۲۰۰۷ در انتشارات آزبوکا کلاسیکی روسیه به چاپ رسیده و نخستین ترجمه از زبان روسی به فارسی محسوب می‌شود. بنابراین، این اثر می‌تواند برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات روسی به عنوان یکی از منابع درسی و یا کمک‌آموزشی در دروس نمایش‌نامه، ترجمه ادبی و ادبیات روسیه مورد استفاده قرار گیرد.

پرده اول

شخصیت‌ها:

گانچاروا

Гончарова

بیتکف

Битков

نیکیتا

Никита

شیشکین

Шишкин

پوشکینا

Пушкина

دانٹس

Дантес

کو کالنیک

Кукольник

بندیکتف

Бендиктов

سالتیکوا

Салтыкова

باگامازوف

Богомазов

دولگار و کف

Долгоруков

فیلات

Филат

سالتیکف

Салтыков

آگافون

Агафон

وارانتسوا

Воронцова

این پرده در اواخر ژانویه و آغاز فوریه سال ۱۸۳۷ اتفاق می‌افتد.

زمان: شب.

مکان: اتاق نشیمن خانه الکساندر سرگیویچ پوشکین در سن پترزبورگ.
دو شمع روی پیانوی قدیمی و چندین شمع در گوشه‌ای، نزدیک ساعت قدی روشن هستند. از میان درب باز، شومینه و بخشی از قفسه‌های کتاب دفتر کار دیده می‌شوند. زغال‌ها درون شومینه دفتر کار و اتاق نشیمن در حال سوختن هستند. الکساندرا نیکولایونا گانچاروا پشت پیانو نشسته و بیتکف ساعت‌ساز همراه با ابزارش نزدیک ساعت ایستاده است. ساعت زیر دستان بیتکف گاهی کار می‌کند، گاهی به صدا در می‌آید. گانچاروا آرام پیانو می‌نوازد و زمزمه می‌کند. از پشت پنجره صدای کولاک شنیده می‌شود.

گانچاروا: (زمزمه می‌کند) «چه غم‌انگیز! چه تاریک!... چه اتفاقی برایت افتاد بانوی سالخورده من! کنار پنجره آرام گرفتی... طوفان در حالی که گردبادهای برفی را پیچ و تاب می‌دهد، آسمان را با مه می‌پوشاند... گاه بسان موجودی وحشی زوزه خواهد کشید، گاه بسان یک کودک خواهد گریست...»

بیتکف: چه ترانه شگفت‌انگیزی! من امروز نزدیک پل پراچسنی^۱ هم تعمیر داشتم. خدایا! روی پل که راه می‌روم، هم در چشم‌ها هم در گوش‌ها تاب می‌خورد! می‌چرخد!

۱. Прачечный мост: نام پلی در سن پترزبورگ

۱۰ ❖ الکساندر پوشکین (نمایشنامه در چهار پرده)

سکوت فرامی گیرد.

نیکتف: لطفا بگویید، چه کسی چنین ترانه‌ای سروده؟

گانچاروا: الکساندر سرگیویچ.

نیکتف: پس بگویید! ماهرانه است. خدای متعال! گویی کودکی در نی می‌دمد

... قطعاً زیبایی است.

صدای زنگ در به گوش می‌رسد. نیکیتا وارد می‌شود.

نیکیتا: الکساندرا نیکولایونا! سرهنگ دوم شیشکین درخواست ورود دارد.

گانچاروا: کدام شیشکین؟

نیکیتا: سرهنگ دوم شیشکین.

گانچاروا: چرا اینقدر دیر؟ بگو که نمی‌توانند بپذیرند.

نیکیتا: الکساندرا نیکولایونا! آخر مگر می‌شود او را نپذیرفت؟

گانچاروا: آه، خدای من! یادم آمد... دعوتش کن به اینجا.

نیکیتا: اطاعت. (به سمت در می‌رود) آه! اسارت... آه! تباهی... (خارج

می‌شود)

سکوت فرامی گیرد.

شیشکین: (در حال وارد شدن) خاضعانه معذرت می‌خواهم. عینکم عرق کرده.

افتخار دارم خودم رو معرفی کنم. سرهنگ دوم بازنشسته الکسی

پتروف شیشکین. به بزرگواریتان ببخشید که مزاحم شدم. آب و هوا

هم که! هیچکس سگش را هم به خیابان نمی‌برد. چه می‌شود کرد؟ و

اما افتخار صحبت با چه کسی را دارم؟

گانچاروا: من خواهر ناتالیا نیکولایونا هستم.

پرده اول ❖ ۱۱

شیشکین: اوه! درباره شما شنیده بودم. از آشنایی با شما بسیار خوشحالم
مادمازل.

گانچاروا: وویی وو سَسواغ مسیو.^۱

شیشکین: پَغله غوس مادمازل^۲. متشکرم (می‌نشیند). آب و هوا را می‌گوییم، ها؟
گانچاروا: بله، کولاک است.

شیشکین: آیا می‌توانم کامریونکر^۳ را ببینم؟

گانچاروا: خیلی متأسفم، اما الکساندر سرگیویچ منزل نیست.

شیشکین: همسرشان چطور؟

گانچاروا: ناتالیا نیکولایونا هم در مهمانی هستند.

شیشکین: آه! چه مشکل لاینحلی! آخر این دیگر چه وضعی است؟ به هیچ وجه
پیدایشان نمی‌کنی!

گانچاروا: شما نگرانی به خودتان راه ندهید، من می‌توانم با شما صحبت کنم.

شیشکین: من باید خود کامریونکر را ببینم. بسیار خب، چشم. چشم. موضوع
ساده است. پوشکین چندین بار با وثیقه شال‌های ترکیه‌ای، مروارید
و نقره، مبلغ دوازده هزار و پانصد روبل از من قرض گرفته.

گانچاروا: می‌دانم... .

شیشکین: یه کوپک که نیست، دوازده هزار و پانصد روبل است.

گانچاروا: لطف می‌کنید کمی بیشتر صبر کنید؟

شیشکین: خانم! ای کاش می‌توانستم لطف زیادی کنم و صبر کنم. مسیح هم
صبر می‌کرده و به ما هم توصیه کرده. اما باید خودتان را جای ما هم
بگذارید. مگر نه اینکه این هیکل به غذا نیاز دارد؟ از این گذشته، به
عرضتان برسانم که من پسرانی دارم که در نیروی دریایی خدمت

۱. Veuillez vous s'asseoir, monsieur [لطفا بنشینید آقا]

۲. Parles russe, Mademoiselle [به روسی صحبت کنید مادمازل]

۳. Камерюнкер: رتبه درباری پوشکین

- زمان:** روز
مکان: آپارتمان گکرن.
فرش‌ها، تابلوها و کلکسیون اسلحه‌ها دیده می‌شوند. گکرن نشسته است و به جعبه موزیکال گوش می‌دهد. دانتس وارد می‌شود.
- دانتس:** روز بخیر پدر.
گکرن: به! سلام، پسر عزیزم. خب، بیا اینجا بنشین. من خیلی وقت است که تو را ندیدم و دلم تنگ شده. این چهره ناراضی برای چیست؟ به من اعتراف کن. با سکوت باعث درد من می‌شوی.
- دانتس:** ژو ته تغ فتیگ سه ژوغ سی. ^۱خاطرم افسرده است. دیگر سومین روز است که کولاک شده. به نظرم چنین می‌رسد که اگر من صدسال هم اینجا زندگی می‌کردم در هر صورت به چنین آب و هوایی عادت نمی‌کردم. برف به یک سو پرواز می‌کند و همه چیز سفید است.
- گکرن:** تو افسرده هستی. و این بد است!
دانتس: برف، برف، برف... این چه ملالتی است! اینطور که پیش می‌رود در خیابان‌ها سروکله گرگ‌ها پیدا خواهد شد.
- گکرن:** ایل نیا پا دوتخ اونغوت اوموند، کی مو دان کوم پتغزبوغ لو ساتیمون دوئغ آله مزون. ^۲وقتی که حوصله‌ام سر می‌رود، به دور از مردم خلوت

۱. J'etais tres fatigued ces jours ci [در این چندروز من خیلی خسته شدم]

۲. Il n'y a pas d'autre endroit au monde, qui me donne comme' Petersburg le sentiment d'etre a la maison.

[اما من طی این چهارده سال عادت کرده‌ام. در کل دنیا به جز سن پترزبورگ مکان دیگری نیست که من حس خانه را داشته باشم]

- می‌کنم، از تماشا کردن لذت می‌برم، ملالت پا به فرار می‌گذارد. گوش کن، چه چیز دلربایی ست! من امروز خریدم.
- دانتس: علاقه‌ات نسبت به این خرت و پرت‌ها را نمی‌فهمم.
- گکرن: آه نه! این خرت و پرت نیست. من این چیزها را دوست دارم، همانطور که زن‌ها به لباس علاقه دارند. خوب تو چه مشکلی داری؟
- دانتس: دل‌تنگم، پدر.
- گکرن: جرج! چرا این کار را کردی؟ چقدر خوب، چقدر آرام ما داشتیم دونفری زندگی می‌کردیم.
- دانتس: صحبت کردن درباره این موضوع خنده‌دار است. تو که می‌دانی. من نمی‌توانستم با اکاترینا ازدواج نکنم.
- گکرن: من هم همین را می‌گویم. امیال تو مرا خواهد کشت. چرا تو کانون خانواده‌مان را از هم پاشیدی؟ همین که سروکله زن در خانه پیدا شد، من ناآرام شدم. من چنین احساسی دارم، انگار من را از گوشه امنم بیرون کرده‌اند. من تو را از دست دادم، پای بارداری، سروصدا و خیابان به خانه باز شد. من از زن‌ها متنفرم.
- دانتس: نو کوغا پا دو گغیس، کو ژه اوبلی سولا. من این را خوب می‌دانم.
- گکرن: تو قدرشناس هستی. تو آرامش را پایمال کردی.
- دانتس: این غیرقابل تحمل است! نگاه کن، همه چیز درهم برهم و ناپدید شده.
- گکرن: خب، و حالا تو از چه چیزی می‌توانی گله کنی؟ آخ تو او را خواهی دید؟ آرزوهایت محقق شدند. اما هیچ کس به فکر آرزوهای من نیست. نه. اگر کس دیگری بود، خیلی وقت پیش به تو پشت می‌کرد.
- دانتس: من می‌خواهم ناتالیا را به پاریس ببرم.

۱. Ne croyes pas de grace, que j'aie oublie cela. [محض رضای خدا، فکر نکنید که من این را فراموش کرده‌ام]

گکرن: یعنی چه؟ اوه خدایا! من حتی انتظار این را نداشتم. تو درباره چیزی که می‌گویی فکر کردی؟ یعنی اینکه تو علاوه بر سلب آرامش من، قصد داری به کلی زندگی را هم خراب کنی. او همسر باردار را رها می‌کند و خواهرش را می‌رباید! وحشتناک است! با من چه خواهی کرد؟ تمام مقام و منزلتم، تمام است دیگر! همه چیز نابود خواهد شد! نه، من باور نمی‌کنم. چه قساوت سردی، چه خودخواهی! و، در آخر، عجب دیوانگی!

صدای در می‌آید.

گکرن: بله، بله.
خدمتکار: (نامه را می‌آورد) خدمت شما اعلیحضرت! (خارج می‌شود)
گکرن: یک دقیقه، اجازه می‌دهی؟
دانتس: خواهش می‌کنم.

گکرن نامه را می‌خواند، به زمین می‌اندازد.

دانتس: چه شده؟
گکرن: من به تو گفته بودم. بخوان.
دانتس: (می‌خواند) خب، خب.

سکوت فرامی‌گیرد.

گکرن: چطور جرأت می‌کنند؟ به من؟ او فراموش کرده با چه کسی سروکار دارد! من او را از بین خواهم برد! به من!؟

سکوت فرامی‌گیرد.